

«امی»؛ درس ناخوانده یا غیر اهل کتاب؟

عبدالهادی فقهی زاده^۱
علیرضا کاوند^۲

چکیده

واژه امی از ریشه «امّ» یا «امّة» است. مشهورترین معنای واژه «امّ» به ضمّ همزه، «مادر» است، زیرا «مادر» اصل و ابتدای فرزندان است و آنها از او متولد می‌شوند. نیز مشهورترین معنای «امّة»، «جماعت» است که یک مجموعه واحد هستند. معنای این دو واژه، در معنای نمودن «امی» تاثیر دارد، زیرا «امی» منسوب به آن دو است. امی از نظر لغوی به معنای «درس ناخوانده» است، یعنی کسی است که نزد کسی برای آموزش خواندن و نوشتن نرفته و بر این دو امر توانا نیست. با استفاده از منابع تفسیری و حدیثی می‌توان دریافت که «امی» بودن پیامبر(ص) به معنای «درس ناخوانده» بودن ایشان است و ایشان پیش از بعثت بر خواندن و نوشتن توانمند نبوده ولی پس از بعثت بر خواندن و نوشتن توانمند شده و در مواردی فعل خواندن از ایشان سر زده است ولی در هیچ موردی ننوشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: امی، درس ناخوانده، اهل کتاب، خواندن، نوشتن.

۱- دانشیار دانشگاه تهران.

۲- دانشجوی دکترای تفسیر قرآن و متون اسلامی دانشگاه پیام نور.

بیان مسئله

خداوند سبحان از باب لطف خویش، برای هدایت بشر انبیاپی فرستاده که معجزات گوناگونی داشته‌اند و از طریق آن، هم صدق نبوت خویش و هم وحیانی بودن آموزه‌ها و تعالیم خویش را به اثبات رسانده‌اند. پس معجزه، دو کارکرد اساسی برای یک رسول الهی دارد که هم به صدق نبوت و هم به صدق برنامه هدایت او می‌انجامد. در میان انبیاپی الهی، آخرین پیام‌آور، حضرت محمد مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است. او که ختم جریان تاریخی ارسال رسولان است، معجزه‌های گوناگونی داشته و از طریق آنها صدق دعوت و نبوت و صدق وحیانی بودن کتاب خویش را، بارها و بارها، به اثبات رسانیده است. بی‌شک بزرگترین معجزه پیامبر ما حضرت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، آوردن قرآن کریم است؛ کتابی که همگان را به هم‌آورد که یک سوره مانند سوره‌های آن بیاورند. پیامبری که پیش از بعثت خویش نزد کسی برای یادگیری خواندن و نوشتن، زانوی تعلم نزده و این اعجازی شگرف است. یکی از نکات مهم در حوزه نبوت ایشان، «امی بودن» ایشان است. باید دید این واژه - که در قرآن به عنوان صفت پیامبر (ص) در فراز «النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ» در سوره اعراف آمده^۳ - دقیقاً چه معنایی دارد. تمام افرادی که تا کنون درباره معنای «امی»، نظر داده‌اند با توجه به آیاتی از قرآن بوده که در آنها لفظ «امی» یا «امیون»^۴ یا «امیین»^۵ آمده و نیز با توجه به دیگر آیاتی که به نوعی به بحث خواندن و نوشتن پیامبر (ص) مرتبط است یعنی آیه ۵ از سوره فرقان و آیه ۴۸ از سوره عنکبوت.^۶ در واقع، دوگونه بحث وجود دارد؛ یکی معنای «امی» است و دیگری بحث توانایی پیامبر (ص) بر خواندن و نوشتن است. باید دید «امی» به چه معناست و آیا بحث توانایی پیامبر (ص) بر این دو امر، با این واژه ربطی دارد یا نه؟ آیا معنای آن در منابع تفسیری و حدیثی مطابق با معنای اصیل لغوی این واژه است؟ در ابتدا سعی داریم طبق دیدگاه لغت شناسان معنای دقیق واژه «امی» را فهم کنیم:

۳- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْتُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (الاعراف، ۱۵۷)

فَلْيَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَاْمُنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (الاعراف، ۱۵۸)

۴- وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِي الْكِتَابِ إِلَّا أَمَانِيٌّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَتَّبِعُونَ. (البقره، ۷۸)

۵- فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ. (آل عمران، ۲۰)

وَمَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (آل عمران، ۷۵)

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يُتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. (الجمعه، ۲)

۶- وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَسَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُحْرَةٌ وَأَصِيلًا. (الفرقان، ۵)

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُ بِبَيْمِينِكَ إِذَا كَرْتَابَ الْمُتَبَلِّغُونَ. (العنكبوت، ۴۸)

۱- امّی در کتب لغت

در کتب لغت، برای لفظ «امّی»، دو ریشه لغوی ذکر شده که عبارتند از: «أمّ» و «أُمَّة»؛

الف) واژه أمّ

با بررسی کتب لغت می‌توان به این رسید که واژه «أمّ» به ضمّ همزه، می‌تواند این معانی را داشته باشد:

۱- اصل (ابن فارس، ۱۹/۱)

۲- محلّ رجوع (ابن فارس، ۱۹/۱)

۳- محکم و استوار (همان، ۲۰)

۴- رئیس (همانجا، ۲۴؛ ابن منظور، ۲۴/۱۲؛ زمخشری، ۹)

۵- مادر (راغب اصفهانی، ۸۶)

نیز واژه «أمّ» به فتح همزه، به معنای «قصد و آهنگ کسی را داشتن» (جوهری، ۱۸۶۵/۵؛ زمخشری، ۹) و «سرکسی را شکستن» (راغب اصفهانی، ۸۸) است؛ ولی مورد بحث ما واژه «أمّ» به ضمّ همزه می‌باشد که مشهورترین معنایش همان «مادر» است، چرا که «مادر» اصل و ابتدای فرزندان است و آنها از او متولّد می‌شوند.

ب) واژه أُمَّة

طبق کتب لغوی، «أُمَّة»، به ضمّ همزه، در این معانی به کار می‌رود:

۱- «گروه و طایفه و جماعت» (ابن منظور، ۲۶؛ ابن انباری، ۲۷۰؛ جوهری، ۱۸۶۴)

۲- «شخصی که به تنهایی دین واحدی دارد» (ابن انباری، ۲۷۰)

۳- «شخص صالح و نیکوکاری که در کار خیر پیش قدم باشد» (همانجا، ۲۶۹)

۴- «دین و کیش و آئین» (ابن فارس، ۲۲؛ جوهری، ۱۸۶۴؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۶)

۵- «بدن و صورت انسان» (ابن فارس، ۲۲؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۶)

۶- «طاعت» (ابن فارس، ۲۲؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۶)

۷- «مرد عالم و دانشمند» (ابن فارس، ۲۲) که مشهورترین معنای آن، «جماعت و گروه و طایفه» است که آداب و

رسوم و عقاید و افکار تقریباً مشابه و یکسانی دارند و به عنوان یک مجموعه واحد به شمار می‌روند.

واژه امّی هم می‌تواند از ریشه أمّ و هم از ریشه أُمَّة باشد؛ بنابراین اگر واژه امّی را اسم منسوب از واژه أمّ بدانید، به این

معناست که آن شخص بر اصل ولادت از مادر باقی مانده و بهره‌ای از نوشتن ندارد و نیز اگر واژه امّی را اسم منسوب از واژه

اُمّه بدانید، به این معناست که آن شخص، منتسب به اُمّت است و از آنجا که عامّه مردم و توده آنها درس‌نخوانده و دارای سطح پایینی از فرهنگ هستند و به طور معمول، نه همیشه، حالات درشت‌خویی، تهوّر و بددهنی در میانشان رواج دارد، فرد «اُمّی» یعنی کسی که دارای سطح پایینی از فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی است و مانند عامّه مردم زندگی می‌کند و بیشترین ارتباطش با عموم مردم است نه خصوص آنها.

به هر رو، واژه «اُمّی» می‌تواند در این سه معنا به کار رود:

۱- کسی که بر اصل خلقت از مادرش باقی مانده و نمی‌تواند بنویسد (راغب اصفهانی، ۸۷؛ ابن منظور، ۳۴؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۷)

۲- کسی که نمی‌تواند بنویسد (راغب اصفهانی، ۸۷؛ ابن فارس، ۲۲؛ فیروزآبادی، ۱۰۷۷)

۳- فرد نادان، زُمخت و بی‌ادب، درشتخو، بددهن و کم‌سخن (فیروزآبادی، ۱۰۷۷)

به قطع، امی یا از ریشه «ام» و یا از ریشه «امّه» است، پس هر آنچه که معنای آن دو واژه باشد، در معنای نمودن «امی» تاثیر خواهد داشت زیرا «امی» منسوب به آن دو است. به نظر می‌رسد، امی به معنای «درس ناخوانده» است، یعنی کسی که نزد کسی برای آموزش خواندن و نوشتن نرفته و بر این دو امر توانا نیست.

دلیل صحت این نظریه، همان معانی لغوی ریشه‌های این واژه است که در پیش گذشت. شایان ذکر است که معنای لغوی سومی که فیروزآبادی بیان کرده بود، اگرچه می‌تواند بر اعراب زمان رسول خدا(ص) اطلاق شود، ولی هرگز در مورد پیامبر(ص) صدق نمی‌کند بلکه ایشان خلاف آن ویژگیها را داشته و از فضایل و سجایای اخلاقی والایی برخوردار بوده است.

۲- «امی» در منابع تفسیری

با استناد به منابع تفسیری شیعه و اهل سنت، می‌توان ۴ معنا برای این واژه در نظر گرفت:

۱-۲- فردی که درس ناخوانده و ناتوان به خواندن و نوشتن است: (طوسی، ۵۵۹/۲؛ طبرسی، ۱۴۵/۱؛ قرطبی، ۵/۲؛ ابن کثیر، ۱۷۵/۱؛ آلوسی، ۴۰۹/۱؛ ابوحیان اندلسی، ۴۰۲/۴؛ بروسوی، ۲۱۳/۱)

۲-۲- شخص عرب مشرکی که کتاب آسمانی نداشته باشد: (راغب اصفهانی، ۸۷؛ طریحی، ۱۱/۶؛ هروی، ۱۰۸/۱)

۳-۲- فردی که منسوب به «اُمّ القُری» یعنی شهر «مکه» است (اهل مکه): (راغب اصفهانی، ۸۷؛ آلوسی، ۴۰۹؛ قرطبی، ۲۹۹/۷؛ ابوحیان اندلسی، ۴۰۲؛ بروسوی، ۶۴)

۴-۲- فرد غیر اهل کتاب: (بروسوی، ۶۰۰/۹؛ قطب، ۹۳/۸؛ ماتریدی، ۱۲۶/۵؛ نیز در این باره رجوع کنید به: شایب، ۷۱)

باید دید کدامیک از این معانی، معنای درست این واژه است و دلیل صحت آن و نادرستی دیگر معانی چیست؟

به نظر می‌رسد از میان این ۴ نظر، تنها نظر اول درست است و سه نظر بعدی نادرست می‌باشد زیرا هیچ کدام از آنها معنای دقیق و درست واژه امی نیست.

معنای دومی که بیان شده، ویژگی درس ناخواندگان است، نه معنای «امی» زیرا خطاب قرآن به اعراب مشرک بادیه نشین است.

معنای سوم نیز نادرست است زیرا طبق این معنا فرد «أُمِّي» کسی می‌باشد که اهل شهر مکه است و از آنجا که بر شهر مکه، «أُمُّ الْقُرَى» [مادر آبادی‌ها] اطلاق شده، این فرد، «أُمِّي» محسوب می‌گردد، در حالیکه که واژه «أُمِّي» نمی‌تواند به معنای شخص منتسب به شهر مکه باشد، زیرا «أُمُّ الْقُرَى» به عنوان یک اسم عام - نه اسم خاص - بر شهر مکه اطلاق شده و از این رو، اختصاصی به شهر مکه ندارد تا صفت خاصی از آن ساخته شود (مطهری، ۴۲).

اگر کلمه‌ای منسوب به ام القری باشد طبق قاعده ادبی باید به جای «امی»، «قروی» گفته شود، زیرا طبق قاعده باب نسبت در علم صرف، در نسبت به مضاف و مضاف الیه، خاصه آنجا که مضاف، کلمه «اب» یا «ام» یا «ابن» یا «بنت» باشد به مضاف الیه نسبت داده می‌شود نه به مضاف. چنانکه در نسبت به ابوطالب، ابوحنیفه، بنی تمیم طالبی، حنفی، تمیمی گفته می‌شود. (مطهری، ۴۲)

معنای چهارم نیز نادرست است و دلیلی برایش ارائه نشده است و از این رو صرف یک ادعاست و این معنا از دل این واژه بر نمی‌آید.

بنابراین معنای درست «امی» در منابع تفسیری، «فرد درس ناخوانده و ناآشنا به خواندن و نوشتن» است.

۳- «امی» در منابع حدیثی

از آنجا که گنجینه روایات اسلامی، منبع بسیار ارزشمندی برای درک مفاهیم و تعبیر دینی، به ویژه تعبیر قرآنی است، خوب است معنای واژه یاد شده را از طریق روایات رسیده در این باب، مورد بررسی قرار دهیم:

با توجه به منابع حدیثی، ۴ دسته روایت مربوط به معنای این واژه قابل مشاهده است:

۱-۳- «امی» یعنی کسی که می‌خواند ولی نمی‌نویسد؛ در برخی منابع حدیثی طبق روایتی، امی بودن پیامبر (ص) به این

معناست که ایشان می‌خوانده، ولی نمی‌نوشته است:

از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «كان النبي صلى الله عليه وآله يقرأ الكتاب ولا يكتب»^۷ (صدوق، ۱/۱۵۳؛ مجلسی، ۱۶/۱۳۳-۱۳۲؛ نیز نک: بحرانی، ۸/۷)

۲-۳- «امی» یعنی کسی که اهل مکه است؛ طبق روایتی دیگر، «امی» یعنی ایشان اهل مکه بوده است به این صورت که:

از سعد از ابن عیسی از محمد برقی از جعفر بن محمد صوفی روایت شده است که او گفت: «سألت أبا جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام فقلت: يا ابن رسول الله لم سمى النبي صلى الله عليه وآله الأمي؟ فقال: ما تقول الناس؟ قلت: يزعمون أنه إنما سمى الأمي لأنه لم يحسن أن يكتب، فقال عليه السلام: كذبوا عليهم لعنة الله، أني ذلك والله يقول في محكم كتابه: «هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة» فكيف كان يعلمهم ما لا يحسن؟

۱- پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) می‌خواند، ولی نمی‌نوشت.

والله لقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأ ويكتب باثنين وسبعين، أو قال: بثلاثة وسبعين لساناً، وإنما سمي الأُمِّي لأنه كان من أهل مكة، ومكة من أمهات القرى، و ذلك قول الله عز وجل: «لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا»^۱ (صفار، ۲۲۰؛ مفید، ۲۶۳؛ صدوق، ۵۴ - ۵۳)

جمله «سمی الأُمِّي لأنه من أهل مكة ومكة من أمهات القرى» اشاره به این مساله دارد.

۳-۳- «امی» یعنی کسی که نمی خواند و نمی نویسد؛ طبق روایتی دیگر، یعنی نمی خوانده و نمی نوشته است؛ یعنی توانایی بر این دو نداشته است: «قال رسول الله: انا امة امیة لا تقرا و لا نکتب» (ابن ابی حاتم رازی، ۳۰۷۱/۹؛ بخاری، ۲۳۰/۲؛ اربلی، ۳۵/۱)

۴-۳- طبق روایتی دیگر، پیامبر(ص) می خوانده و می نوشته است: حسین بن علی از احمد بن هلال از خلف بن حماد از عبدالرحمان بن الحجاج از ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «إن النبی صلی الله علیه وآله کان یقرأ ویکتب ویقرأ ما لم یکتب»^۲ (صفار، ۲۲۱؛ مجلسی، ۱۳۴/۱۶)

نقد و بررسی روایات

در میان این روایات، تنها روایت سوم درست است که می گوید پیامبر(ص) نمی خوانده و نمی نوشته است. روایتی که می گوید ایشان چون اهل مکه بوده، امی نامیده شده، نادرست است به دلایل:

۱- ایراد در ساخت صرفی آن طبق آنچه در پیش آمد و گفتیم که اسم منسوب از کلمه مرکب «ام القرى»، «قروی» است نه «امی»؛

۲- این روایت ضعف سندی دارد. به عنوان مثال در سند آن شخصی به نام «جعفر بن محمد صوفی» به چشم می خورد که از نظر رجالی شخصیت مهملی^{۱۰} است، چرا که هیچ یک از کتب رجالی شیعه، نامی از این شخص نبرده اند؛ به عنوان مثال اگر به کتاب «رجال» شیخ طوسی رجوع کنید، به وضوح خواهید دید که نام این شخص در شمار اصحاب امام جواد (علیه السلام)

۲- از ابوجعفر محمد بن علی امام جواد (علیه السلام) پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! چرا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) «أُمِّي» نامیده شده است؟ پس ایشان فرمود: مردم در این باره نظرشان چیست؟ گفتم: معتقدند که او چون نمی توانسته بنویسد، «أُمِّي» نام بردار شده است، پس ایشان فرمود: آنان دروغ می گویند، لعنت خداوند بر آنان باد، چگونه ممکن است این تصور و اعتقاد درست باشد، درحالی که خداوند در کتابش می فرماید: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)؛ «خداوند کسی است که در میان «أُمِّيِّينَ»، رسولی از خودشان را فرستاد تا آیات او را بر آنها تلاوت کند و پاکشان گرداند و قرآن و حکمت به آنان بیاموزد.» (الجمعه/۲)؟! چگونه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) می تواند چیزی را که بر آن توانا نیست به مردم بیاموزد؟! به خدا سوگند که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)، به هفتاد و دو (یا هفتاد و سه) زبان می خواند و می نوشت؛ او از این رو «أُمِّي» نامیده شد که اهل مکه بود و مکه از آبادی های آن زمان [به شمار می رفت و این، همان سخن خداوند عزوجل است که فرموده است: (لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا)؛ «تا» اُم الْقُرَى و اطراف آن را اذار دهی.» (الانعام/۹۳)

۱- پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) می خواند و می نوشت و نیز آنچه را که نمی نوشت می خواند.

۱- واژه «مهمل» یا «مجهول» برای راوی ای به کار می رود که یا نام او در کتب رجال ذکر نشده و یا اینکه اگر نامش آمده، درباره او مدح و یا ذمّی وارد نگشته است؛ جهت آگاهی بیشتر در این زمینه نک: میرداماد، ۱۰۴-۱۰۷.

السلام) نیامده است. (طوسی، ۳۳۹)

عزیز الله عطاردی» نیز به این نکته اشاره کرده و می‌گوید: «گروه بسیاری از راویان معصومین (علیهم السلام)، نامشان «جعفر بن محمد» است، ولی در میان آنان محدثی با این عنوان وجود ندارد». (عطاردی، ۲۶۸)

این مسئله باعث می‌شود تا با دیده شک و عدم صحت، به این روایت نگریسته شود؛ این روایت از نظر علم‌الحديث، «مجهول لغوی»^{۱۱} به شمار می‌رود، زیرا همان‌طور که گفته شد، «جعفر بن محمد صوفی» فردی است که در کتب رجالی نامی از او نیامده است.

روایت اول هم که می‌گوید ایشان نمی‌نوشته ولی می‌خوانده است، احتمالاً منظور از قرائت، تلاوت قرآن است، چراکه در غیر این صورت، با نص صریح روایت سوم که هر دو امر را از ایشان نفی می‌کنند در تعارض خواهد بود. لازم به ذکر است که سند این روایت، متصل است و روایت، به امام معصوم (علیه السلام) می‌رسد.

روایت چهارم نیز که می‌گوید ایشان می‌خوانده و می‌نوشته است، به احتمال زیاد، در زمره روایات جعلی‌غالیان است که به نظرشان نباید پیامبر(ص) از این دو ویژگی بی‌بهره باشد، درحالی که ندانسته‌اند که این راهی برای اثبات اعجاز قرآن و صحت نبوت ایشان است.

در سند این روایت، احمد بن هلال است که از نظر نجاشی، شیخ طوسی و علامه حلی، غالی و مورد ذم امام حسن عسگری(ع) بوده به طوری که نجاشی درباره «أحمد بن هلال» گوید: «صالح الروایة، یعرفُ منها وینکرُ، وَقَدْ رُوِيَ فِيهِ ذُمُومٌ مِنْ سَيِّدِنَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (علیه السلام)...»^{۱۲} (نجاشی، ۸۳) و نیز شیخ طوسی درباره اش گوید: «كَانَ غَالِيًا مُتَّهَمًا فِي دِينِهِ...»^{۱۳} (طوسی، ۸۳) و باز شیخ طوسی در کتاب رجال خود درباره اش می‌گوید: «بغدادی، غالی»^{۱۴} (طوسی، ۴۱۰) و نیز علامه حلی نیز در مورد او می‌گوید: «غالی، وَرَدَ فِيهِ ذَمٌّ كَثِيرٌ مِنْ سَيِّدِنَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (علیه السلام)...؛ عِنْدِي أَنَّ رِوَايَتَهُ غَيْرُ مَقْبُولَةٍ»^{۱۵} (حلی، ۳۲۰) توضیحاتی با این که از گذشت، مبرهن و بدیهی است که «احمد بن هلال» شخص ضعیفی است و در صحت روایت‌های او، باید با دیده شک و تردید نگریست.

بنابر این طبق احادیث، «امی» بودن پیامبر(ص) به معنای درس ناخوانده است که مطابق با معنای درست موجود در منابع تفسیری و لغوی است.

۲- درباره این اصطلاح نک: میرداماد، ۱۰۴-۱۰۷.

۱۲- آنچه روایت می‌کند نیکوست، ولی بخشی از روایاتش مشهور و قابل پذیرش و پاره‌ای دیگر غیر مشهور است و به راحتی قابل پذیرش نیست؛ از سرور و مولایمان، ابومحمد امام حسن عسگری (علیه السلام)، مذمت‌هایی در موردش روایت شده است.

۱۳- او اهل «غلو» بود و به دینش اتهام وارد بود.

۱۴- او اهل بغداد است و «غالی» است.

۱۵- او اهل «غلو» است؛ مذمت‌های بسیاری از سرور و مولایمان، ابومحمد امام حسن عسگری (علیه السلام)، در موردش روایت شده است...؛ معتقدم که روایتش قابل پذیرش نیست.

۴- توانایی پیامبر(ص) بر خواندن و نوشتن

۴-۱- بررسی دلالت آیه ۴۸ از سوره عنکبوت

نکته قابل تاملی که درباره آیه «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ»^{۱۶} (العنکبوت، ۴۸) وجود دارد آن است که این آیه، حاکی از عدم وقوع خواندن و نوشتن پیامبر(ص) پیش از بعثت است، نه عدم توان پیامبر(ص) بر این دو امر. اما از آنجا که از نظر تاریخی شاهی نداریم تا با آن اثبات کنیم که ایشان پیش از بعثت شریفش، چیزی نوشته یا خوانده، و از سویی صراحت معنای «امی» در عدم توانایی بر این دو امر است، پس بنا را بر عدم توانایی ایشان بر این دو امر، پیش از بعثت و نزول قرآن باید گذاشت. از سویی این آیه درباره دوران پس از بعثت، ساکت است. نکته قابل اشاره آن است که همگان بر این اتفاق دارند که ایشان تلاوت قرآن می‌نموده است ولی بحث اختلافی، بر سر خواندن مطالب غیر قرآن است که به جای تلاوت، به آنها قرائت اطلاق می‌شود که همان خواندن است.

۴-۲- بررسی دلالت روایات

۴-۲-۱- روایت اول: از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که:

«كان النبي صلى الله عليه وآله يقرأ الكتاب ولا يكتب»^{۱۷} (صدوق، ۱/۱۵۳؛ مجلسی، ۱۶/۱۳۲-۱۳۳؛ نیز نک: بحرانی، ۷/۸) اما درباره اینکه آیا ایشان می‌توانسته بنویسد یا نمی‌توانسته، باید گفت که روایت مذکور فقط در صدد اخبار از «نوشتن» پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است، نه چیز دیگر؛ بنابراین نمی‌توان به صراحت بیان داشت که ایشان بر «نوشتن» توانا نبوده است؛ لازم به ذکر است که سند این روایت، متصل است و روایت، به معصوم (علیه السلام) می‌رسد.

۴-۲-۲- روایت دوم: از سعد از ابن عیسی از یزنی از ابان از حسن [بن زیاد] صیقل نقل شده است که او گفت: «شنیدم حضرت ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «كان مما من الله عز وجل به على نبیه صلى الله عليه وآله أنه كان أمياً لا يكتب ويقرأ الكتاب»^{۱۸} (صدوق، ۱/۱۵۳؛ مجلسی، ۱۶/۱۳۲؛ نیز نک: بحرانی، ۷/۸)

این روایت در حقیقت، بیانی دیگر از روایت قبلی است که از سوی امام صادق (علیه السلام) با اندکی جایجایی در برخی الفاظ کلام، بیان گشته است؛ بنابراین، آنچه ذیل روایت پیشین مطرح شد، در اینجا نیز صادق است. لازم به ذکر است که سند این روایت نیز متصل است و به معصوم (علیه السلام) می‌رسد.

۱۶- و توهیج کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی‌نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.

۱- پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌خواند، ولی نمی‌نوشت.

۲- یکی از چیزهایی که خداوند عزوجل با آن بر پیامبرش حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) منت نهاد، این بود که او «امی» بود به این معنا که نمی‌نوشت، ولی می‌خواند.

۳-۲-۴- روایت سوم: شیخ صدوق به سندش از پدرش از سعد از معاویة بن حکیم از بزنتی از یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که ایشان فرمود: «کان مما منّ الله عزوجل علی رسول الله صلی الله علیه وآله أنه کان یقرأ ولا یکتب، فلما توجه أبو سفیان إلى أحد کتب العباس إلى النبی صلی الله علیه وآله، فجاءه الكتاب وهو فی بعض حیطان المدینة، فقراءه ولم یخبر أصحابه وأمرهم أن یدخلوا المدینة، فلما دخلوا المدینة أخبرهم»^{۱۹} (صدوق، ۱/۱۵۲-۱۵۳؛ مجلسی، ۱۶/۱۳۳-۱۳۴؛ نیز نک: بحرانی، ۷/۸)

این روایت به صراحت بر این نکته تأکید می‌ورزد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه عباس، عمویش، را خوانده است و این خود یک سند تاریخی مبنی بر تحقق و وقوع امر «خواندن» - از روی نوشته - توسط ایشان است؛ البته این روایت به صورت دیگری هم نقل شده که با روایت «شیخ صدوق» تفاوت زیادی دارد و جریان نامه عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، را برخلاف آنچه از شیخ صدوق آوردیم، این‌گونه بیان می‌دارد: «وقتی نامه عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، به ایشان رسید، مژش را باز کرد و آن را به ابی بن کعب داد؛ پس او نامه را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواند و پیامبر نیز از او خواست تا این ماجرا را پنهان دارد؛ سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سعید بن ربیع وارد شد و او را از ماجرای نامه عباس مطلع ساخت؛ پس سعد گفت: به خدا سوگند که امیدوارم این مسئله، خیر باشد؛ پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از او نیز خواست تا موضوع را پنهان دارد».

(حلی، ۲/۲۰)

روایت یاد شده، هیچ اشاره‌ای به این ندارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه عباس را، خود، خوانده باشد، بلکه به تصریح روایت، این نامه را ابی بن کعب، صحابی معروف، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوانده و ایشان را از مضمونش آگاه ساخته است.

۴-۲-۴- روایت چهارم: از ابوبکثه سلولی روایت شده است: «أنه علیه السلام قرأ صحيفة لعینة بن حصن وأخبر بمعناها»^{۲۰} (علی، ۸/۹۸؛ نیز نک: قرطبی، ۱۳/۳۵۲؛ ابوحیان اندلسی، ۷/۱۵۱؛ ابن عطیة اندلسی، ۴/۳۲۲)

ظاهر این روایت نشان می‌دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خواندن توانا بوده است؛ مضمون این خبر نیز با روایت اول و دوم یکسان و مشابه است.

۴-۲-۵- روایت پنجم: ابن ماجه از انس روایت کرده است: «قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: رأیت ليلة أسری بی علی باب الجنة مكتوبا: الصدقة بعشر أمثالها والقرض بثمانية عشر»^{۲۱} (ابن ماجه، ۲/۸۱۲؛ علی، ۸/۹۷)

۱- یکی از چیزهایی که خداوند عزوجل با آن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منت نهاد این بود که ایشان می‌خواند، ولی نمی‌نوشت؛ هنگامی که ابوسفیان به سمت «أحد» حرکت کرد، عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، نامه‌ای به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نوشت؛ وقتی نامه به او رسید، وی در یکی از باغ‌های اطراف مدینه بود؛ پس ایشان نامه را خواند، ولی اصحابش را از مضمون نامه آگاه نکرد و سپس دستور داد تا همه به شهر مدینه بروند؛ هنگامی که به شهر مدینه رسیدند، آنها را از مضمون آن نامه با خبر ساخت.

۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صحیفه عینة بن حصن را خواند و از مفهوم و مضمون آن خبر داد.

آنچه از فحوای این روایت و مضمون آن برمی آید آن است که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر خواندن توانایی داشته و در آن شب عزیز، این عبارت زیبا را خوانده و از آن به اصحابش خبر داده است.

۴-۲-۶- روایت ششم: از ابن عباس نقل شده است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «رَأَيْتَ لَيْلَةَ عَرَجِ بِي السَّمَاءِ عَلَيَّ بَابَ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ فَاطِمَةُ أُمَّةُ اللَّهِ عَلِيٌّ بِأَغْضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ».^{۲۲} (حلی، ۴۵۹؛ مجلسی، ۹۵/۳۷، با اندکی تفاوت)

ظاهر حدیث یاد شده، نشان می دهد که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قادر بر خواندن بوده است. البته روایت دیگری شبیه همین روایت، به نقل از «ابی الحمراء»، وارد شده است که عبارت هایش با عبارات حدیث مذکور، اندکی متفاوت است؛ طبق این روایت، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می فرماید: «رَأَيْتَ لَيْلَةَ أُسْرَى بِي عَلِيٌّ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أُيْدَتْهُ بَعْلِي وَنَصْرْتَهُ بِهِ».^{۲۳} (کوفی، ۲۴۰/۱)

این روایت نیز، نشانگر آن است که حضرت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر خواندن توانمند بوده است. بنابراین همچنان که دیدید روایت اول، دوّم، سوم، چهارم، پنجم و ششم، همگی نشان می دهند که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می خوانده است. نکته ای که در اینجا حائز اهمیت است آن است که شش روایت مذکور، همگی ناظر به دوران پس از بعثت حضرت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است، چرا که به تصریح بخشی از آیه (۴۸) از سوره مبارکه عنکبوت، ایشان، پیش از بعثت، چیزی نخوانده است؛ بنابراین چون فعل «خواندن»، پس از بعثت تحقق یافته، از این رو ایشان بعد از بعثت آسمانی اش، به قطع بر خواندن توانا بوده است؛ اما درباره اینک که آیا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پیش از بعثت، چیزی نوشته است یا نه، به راحتی نمی توان نظر داد، چرا که طبق روایت اول، دوّم و سوم، پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، پس از بعثت، چیزی ننوشته است.

در مورد روایت سوم شایان ذکر است که اگر نقل اول صحیح باشد، طبق آن، پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خوانده و از این رو - بر مبنای این نقل - ایشان بر خواندن توانا بوده است و نیز اگر نقل دوّم صحیح باشد، باز هم خدشه ای به توانایی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر «خواندن» وارد نیست، چرا که «خواندن» پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به تصریح دیگر روایات - که از نظرتان گذشت - تحقق یافته است. با این حال، بهتر است تا سخن امام صادق (علیه السلام) بر خبر تاریخی منقول از «السیره الحلبیه» مقدّم باشد، زیرا روایات تاریخی هرچه باشد، مستنداتش، در بیشتر موارد،

۲- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: شبی که به معراج برده شدم، دیدم بر روی بهشت نوشته است که صدقه، با ده برابرش و قرض، با هجده برابرش جبران می شود.

۱- شبی که به سوی آسمان عروج کردم و به معراج برده شدم، دیدم که روی درب بهشت نوشته: «خدایی جز خداوند یگانه نیست؛ محمد، رسول خدا؛ علی، ولی خدا؛ حسن و حسین برگزیدگان خدا و فاطمه کنیز خداست؛ لعنت خداوند بر کینه ورزانشان باد».

۲- شبی که به معراج برده شدم، دیدم که بر روی عرش نوشته: «خدایی جز خداوند یگانه نیست؛ محمد، رسول خدا است که من [خداوند] او را توسط علی (علیه السلام) مؤید داشته و یاری اش کرده ام.

مُرسلات تاریخی است، درحالی که اگر معصومین (علیهم السلام) یک قضیه تاریخی را برایمان نقل کنند و ما از سلسله سندی که به امام معصوم (علیه السلام) متصلمان می‌کند مطمئن باشیم، این روایت نسبت به روایت یک تاریخ‌نگار، درباره همان قضیه تاریخی، از حجیت بیشتری برخوردار است.

سه روایت مهم دیگر وجود دارد که به بحث نوشتن پیامبر (ص) مرتبط است و اکنون به بررسی این سه می‌پردازیم:

۴-۲-۷- روایت هفتم: طبق این روایت که به حدیث «دوات و قلم» معروف است، هنگامی که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) واپسین لحظات و دقایق عمر شریف خویش را سپری می‌نمودند، در آن حال فرمود: «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ كِتْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا». ^{۲۴} (مجلسی، ۱۳۵/۸۶)

این حدیث به ۱۴ نقل دیگر نیز، عموماً با اندکی تفاوت، روایت شده است ^{۲۵}.

به جز یک نقل (حلی، ۷۹)، در ۱۳ نقل دیگر، فعل «أَكْتُبُ» [بنویسم] به شکل یکسان و به طور مشترک آمده است؛ تنها در دو نقل، فعل مذکور به صورت «لِأَكْتُبُ» [تا بنویسم] آمده که از نظر معنایی تفاوت چندانی با فعل «أَكْتُبُ» ندارد، زیرا فعل «أَكْتُبُ» مجزوم به سکون است، چرا که جواب شرط برای فعل «إِيتُونِي» است و از طرفی، فعل «لِأَكْتُبُ» فعل منصوب است، زیرا «لام» ناصبه بر سر آن آمده است (حلی، ۴۶۹/۲؛ مجلسی، ۴۶۸/۲۲)؛ ترجمه این دو فعل، در هر صورت، می‌شود: «بنویسم»؛ بنابراین فعل یاد شده، به ظاهر حاکی از آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توانایی نوشتن را داشته است.

در مورد این روایت باید گفت که هر چند ظاهر فعل «أَكْتُبُ» نشان می‌دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قصد نوشتن داشته، ولی به چند نکته باید توجه داشت:

الف) روش و شیوه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در اداره حکومت، به صورتی بوده که هر وقت می‌خواست نامه‌ای برای کسی بنویسد از کاتبان خویش می‌خواست تا برایش بنویسند و ایشان تنها بر آنها، مضمون نامه و مطالب آن را املاء می‌کرده است؛ از این رو با توجه به شیوه‌ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام نگارش مکتوبات و نامه‌ها در پیش می‌گرفته، اینجا نیز منظورشان از «أَكْتُبُ» به احتمال زیاد این بوده است که ایشان می‌خواستند تا بر فردی کاتب املاء کنند و او بنگارد؛ بنابراین

۱- «مرگب» و «کتف» (استخوان شانه شتر که رویش می‌نویسند) برایم بیاورید تا نامه‌ای برایتان بنویسم که هرگز، پس از آن، گمراه نگردید.

۲- «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ كِتْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ» (مفید، ارشاد: ۸۴/۱)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ كِتْفٍ لِأَكْتُبُ لَكُمْ فِيهِ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا» (حلی، ۴۶۹/۲)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قِرَاسٍ لِأَوْصِي» (حلی، ۷۹)؛ «إِيتُونِي بِكِتْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ فِيهِ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي وَ لَنْ تَخْتَلِفُوا بَعْدِي» (ابن قیس کوفی، ۳۲۴)؛ «إِيتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدِي» (ابن شاذان، ۳۵۹)؛ «إِيتُونِي بِكِتْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا» (ابن شاذان، ۳۵۹)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ بِيْضٍ أَكْتُبُ لَكُمْ مَا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ أَبَدًا» (طبری امامی، ۴۸۰)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قَلَمٍ (أَوْ كِتْفٍ) أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا» (مفید، اوائل المقالات: ۴۰۶)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ كِتْفٍ لِأَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا» (مجلسی، ۴۶۸/۲۲)؛ «إِيتُونِي بِكِتْفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدِي وَ لَا تَخْتَلِفُوا بَعْدِي» (مجلسی، ۴۹۷/۲۲)؛ «إِيتُونِي بِالْكِتْفِ وَ الدَّوَاةِ، أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا» (خلیلی، ۱۱۴)؛ «إِيتُونِي أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ أَبَدًا» (صنعانی، ۳۶۱/۱۰)؛ «إِيتُونِي أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا» (حمیدی، ۲۴۲/۱)؛ «إِيتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قِرَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ أَبَدًا» (طوسی، ۲۱۹/۱)

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، به صورت مجازی، «نوشتن» را به خویش نسبت داده و نمی‌توان از این روایت و نقل‌های گوناگونش برداشت کرد که ایشان بر نوشتن توانا بوده است.

ب) اگر اندکی تسامح به خرج دهیم و این احتمال را که ایشان خواسته به دست خویش بنویسد بپذیریم، باز هم باید گفت که این چنین گمانی با واقعیت نمی‌سازد، زیرا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در بستر بیماری بوده و از این رو نمی‌توانسته خودش، به تنهایی، اقدام به نوشتن کند؛ پس چون از وضعیت جسمی مناسبی برخوردار نبوده، به قطع، منظورش از «نوشتن»، «دستور به نوشتن» بوده است، یعنی درصدد بوده تا پس از فراهم آمدن ابزار نوشتاری، به یکی از کاتبان خویش اِملاء کند و او بنویسد؛

«لخضر شایب» نیز این نکته را مورد تأکید قرار داده و می‌گوید که دلیل دیگری وجود دارد مبنی بر اینکه منظور رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از «نوشتن»، اِملاء بر کاتب بوده تا او بنویسد؛ این دلیل، قوی‌تر از دلیل «إِسْنَادِ مجازی» است و آن این است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در بستر بیماری بوده است، بنابراین چگونه می‌توانسته - با وجود درد شدیدی که به تصریح روایات، از آن رنج می‌برده - چیزی به دست خویش بنویسد؟! (شایب، ۳۲)

بنابراین، این روایت نمی‌تواند شاهی برای این باشد که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پس از بعثت شریفش بر امر «نوشتن» توانا بوده و چیزی نوشته است.

۴-۲-۸- روایت هشتم: طبق برخی روایات تاریخی، در قضیه صلح حدیبیه، پیامبر(ص)، صلح نامه را نوشته است؛ به عنوان نمونه علامه مجلسی (رحمه الله) در «بحارالانوار» به نقل از «جامع الأصول»، از «براء بن عازب» درباره داستان «حدیبیه» آورده است: «فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَانَ يَحْسِنُ أَنْ يَكْتُبَ فَكَتَبَ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ...»^{۲۶}»^{۲۷} (مجلسی، ۳۷۲/۲۰)

درباره این روایت باید به این نکته توجه داشت که عبارت «وَلَيْسَ يَحْسِنُ أَنْ يَكْتُبَ فَكَتَبَ»^{۲۸}، تنها در روایت «براء بن عازب» آمده است - همچنانکه از مجلسی - به نقل از «جامع الأصول» -، «بخاری» در دو مورد، «بیهقی»، «مسلم» و «ابن ابی شیبیه» نقل شد؛ ولی در غیر از روایت «براء بن عازب» می‌بینید که آمده است: «قال المسلمون: لا تَمَحُّهَا، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ

۱- پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نامه را گرفت و، درحالی که نمی‌توانست بنویسد، نوشت؛ این، صلح‌نامه‌ای است مبنی بر اینکه محمد بن عبدالله.

۲- نیز نک: بخاری، ۳/ ۱۶۸: «فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الْكِتَابَ فَكَتَبَ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ»، به نقل از «براء بن عازب»؛ همان، ۵/ ۸۵: «فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الْكِتَابَ وَ لَيْسَ يَحْسِنُ يَكْتُبَ فَكَتَبَ: هَذَا مَا قَاضَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ»، به نقل از «براء بن عازب»؛ دارمی، ۲/ ۲۳۷-۲۳۸: بیهقی، ۷/ ۴۲: مسلم، ۱۷۴: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَرْنِي مَكَانَهَا فَأَرَاهُ مَكَانَهَا فَمَحَاهَا وَ كَتَبَ: بِن عَبْدِ اللَّهِ»؛ شیبیه آن در: متقی هندی، ۱۰/ ۴۷۴: ابن ابی شیبیه، ۸/ ۵۰۸: مجلسی، ۲۰/ ۳۵۲: «فَمَحَاهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِيَدِهِ ثُمَّ كَتَبَ: هَذَا مَا تَقَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ»؛ ابن حنبل، ۴/ ۲۹۸).

۲۸- درحالی که نمی‌توانست بنویسد، نوشت.

(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنْ يَكْفُؤَا وَ أَمَرَ عَلِيًّا فَكَتَبَ: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ^{٢٩} (يعقوبی، ٥٤/٢) یا «فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَمَحُّهَا يَا عَلِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ يَدِي لَا تَنْطَلِقُ بِمَحْوِ اسْمِكَ مِنَ النَّبِوَّةِ، فَقَالَ: «ضَعْ يَدِي عَلَيْهَا» فَفَعَلَ فَمَحَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِهِ وَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): «سَتُدْعَى إِلَى مِثْلِهَا فَتُجِيبُ وَأَنْتَ عَلِيُّ مَضْضٌ»^{٣٠}، ثُمَّ تَمَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) الْكِتَابَ^{٣١} (مفيد، ارشاد: ١٢١/١؛ ابن حنبل، ٣٤٢/١؛ عسقلانی، ٣٨٧/٧) یا «فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا نَخْتَلِفُ إِلَّا فِي هَذَا، فَقَالَ: مَا أَكْتُبُ؟ فَقَالُوا: إِنَّتَسِبُ فَأَكْتُبُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: وَ هَذِهِ حَسَنَةٌ، أَكْتُبُوهَا فَكْتُبُوهَا»^{٣٢} (ابن ابی شیبہ، ٥٠٦/٨، به نقل از «هشام» از پدرش؛ همانجا، ٥١٢، به نقل از «أنس»؛ همان، ٥١٤، به نقل از «یاس بن سلمة» از پدرش؛ ابن حنبل، ٢٤٨/٣، به نقل از «أنس»؛ همان، ٨٧/٤، به نقل از «عبدالله بن المغفل»؛ همانجا، ٣٢٥؛ همانجا، ٣٣٠؛ مجلسی، ٣٥٧/٢٠) یا عباراتی شبیه این عبارت‌ها.

بنابراین با توجه به مطالب بیان شده، مجالی جهت تمسک به کلام براء بن عازب - در اثبات اینکه پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به دست خویش نوشته است - باقی نمی‌ماند و از سوی دیگر هیچ نیازی به تأویل ابوالولید باجی مالکی^{٣٣} و ابن

٢٩- مسلمانان گفتند: «رسول الله» را پاک نکن؛ ولی رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دستور داد تا مسلمانان دست از پافشاری بردارند؛ سپس به علی (علیه السلام) دستور داد تا بنویسد و او نوشت: خداوندا! با نام تو؛ از «محمد بن عبدالله».

٣٠- این جمله اشاره دارد به اینکه وقتی امام علی (علیه السلام) دستور داد تا نامه صلح میان او و اهل شام نوشته شود، فرمود: بنویسید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ بَيْنَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَيْنَ مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ» [به نام خداوند بخشنده مهربان، این، نامه صلحی است میان «علی امیرالمؤمنین» و «معاویة بن ابی سفیان»]؛ سپس «معاویة» و «عمرو بن العاص» گفتند: «اگر قبول داشتیم که تو امیر و پیشوای مؤمنان هستی با تو نمی‌جنگیدیم»، سپس علی (علیه السلام) گفت: «آنچه آنها می‌گویند بنویسید»؛ علی (علیه السلام) گوید: «در آنجا دانستم که حرف رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) [در روز صلح حدیبیه] راست بود و تحقق یافت»؛ مجلسی، ٣٥٧/٢٠.

٣١- پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) گفت: ای علی! «رسول الله» را پاک کن؛ پس علی (علیه السلام) گفت: ای رسول خدا! دستم به پاک کردن این اسم شما که نشانگر نبوت شماسست نمی‌رود؛ پس رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: دستم را روی کلمه «رسول الله» بگذار؛ پس علی (علیه السلام) این کار را کرد؛ پس پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) کلمه «رسول الله» را با دست خویش پاک کرد و به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: به زودی برای تو نیز چنین مسئله‌ای رخ خواهد داد و تو، با اینکه برایت بسیار دردناک است، خواهی پذیرفت؛ سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) نامه را به پایان رساند.

١- مخالفان گفتند: به خدا سوگند که ما فقط با نوشتن کلمه «رسول الله» مخالفیم؛ پس پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: چه بنویسم؟، پس گفتند: نام خودت و پدرت را بنویس، یعنی بنویس: محمد بن عبدالله؛ پس پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: این خوب است، پس بنویسید؛ پس کاتبان نوشتند «محمد بن عبدالله».

٢- دحلان و حلبی می‌گویند: «برخی افراد، به ظاهر این حدیث [که از بخاری نقل شده] تمسک جسته و گفته‌اند که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، در روز صلح حدیبیه، - با اینکه نمی‌توانسته بخواند یا بنویسد - با دست خویش نوشته، تا به عنوان معجزه‌ای از ایشان باشد؛ ابوالولید باجی مالکی، این مسئله را نوعی معجزه دانسته است؛ علمای آندلس در زمانش، حرف او را انکار کردند و گفتند که این، مخالف قرآن است؛ پس «باجی» با آنها مناظره کرد و به آنان نشان داد که این مسئله، با مضمون آیه: (وَ مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُهُ بِمِیْنِكَ إِذَا لَارَتَابِ الْمُبْطِلُونَ) (العنکبوت/٤٨) منافات ندارد، زیرا نفی خواندن و نوشتن، مقید به پیش از نزول قرآن و پیش از تحقق یافتن آرزو و خواسته پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است، اما پس از نزول قرآن مانعی ندارد که نوشتن را بدون معلم - به صورت معجزه‌آسا - فرا گرفته باشد، ولی بیشتر علماء بر آنند که روایتی که بیان می‌کند ایشان نامه را به دست خویش گرفته و نوشته است، همگی باید حمل بر ایجاز شود، یعنی ایشان به «کاتب» دستور فرموده تا بنویسد». (حلبی، ٢٤/٣؛ همانجا، ٢١٤/٢)

خلدون^{۳۴} وجود نخواهد داشت؛ همچنان‌که دیدید، ثابت گشت که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) دستور نوشتن داده و او طبق سخن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و فرمان ایشان نگاشته است.

در اینجا سؤال دیگری باقی می‌ماند و آن این است که چرا ایشان از علی (علیه السلام) درخواست کرده تا انگشت مبارکش را روی کلمه «رسول الله» بگذارد تا سپس ایشان آن را پاک کند؟

پاسخ این سؤال با دقت در نقل‌های گوناگون واقعه «صلح حدیبیه» مشخص و روشن می‌گردد؛ همان‌طور‌که در پیش آمد، اختلافات چشم‌گیری در میان نقل‌های این واقعه قابل مشاهده است؛ یکی از روایاتی که در پیش نقل شد، روایتی است که نشان می‌دهد که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از علی (علیه السلام) درخواست کرده تا انگشتش را روی کلمه «رسول الله» بگذارد؛ در «صحیح مسلم» آمده است: «... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أُرْنِي مَكَانَهَا، فَأَرَاهُ مَكَانَهَا فَمَحَاهَا وَكَتَبَ: إِنَّ عَبْدِ اللَّهِ...»^{۳۵} (مسلم، ۱۷۴/۵)

در روایاتی دیگر، فرازهایی شبیه فراز یاد شده آمده است:

الف) در کتاب الإرشاد شیخ مفید، فراز یاد شده، به این صورت است: «... قَالَ لَهُ: فَضَعْ يَدِي عَلَيْهَا فَفَعَلَ فَمَحَاهَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِيَدِهِ...»^{۳۶} (مفید، ارشاد: ۱/۲۱۱)

ب) در کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی اثر طبرسی، فراز یاد شده، این‌گونه است: «... قَالَ: فَضَعْ يَدِي عَلَيْهَا، فَمَحَاهَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِيَدِهِ...»^{۳۷} (مجلسی، ۳۶۲/۲۰)

ظاهر این سه روایت به نوعی نشان می‌دهد که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نمی‌توانسته بخواند و از این رو از علی (علیه السلام) درخواست کرده تا جای کلمه «رسول الله» را به ایشان نشان دهد؛ اما باید به این نکته توجه داشت که روایات مذکور، به صورت‌های دیگری نیز نقل شده که به شرح ذیل است:

۳- «سپس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) دستور داد تا آن را پاک کند، ولی او امتناع ورزید؛ بنابراین، ایشان نامه را به دست خویش گرفت و آن [رسول الله] را پاک کرد و نوشت: «محمد بن عبدالله»؛ نباید در ذهن شما دربارۀ این «نوشتن»، شک و تردیدی بیفتد، زیرا این مسئله، در [زمره اخبار] صحیح ثبت شده است و تصور اینکه «نوشتن» پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، باعث خدشه در معجزه [امیت] ایشان است، باطل است، زیرا اگر این «نوشتن»، بدون شناخت نسبت به وضع حروف و قانون‌های نگارش و شکل‌های [گوناگون] آن صورت پذیرفته باشد، «امیت» پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) همچنان باقی است؛ این نوشتن خاص، یکی از معجزات بوده است.» (ابن خلدون، ۳۵/۲)

۱- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: جای کلمه «رسول الله» را به من نشان بده؛ پس علی (علیه السلام) جای آن را به ایشان نشان داد؛ پس ایشان آن را پاک کرد و به جایش نوشت «ابن عبدالله».

۳۶- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: دستم را روی کلمه «رسول الله» بگذار؛ پس علی (علیه السلام) این کار را کرد؛ پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آن را با دستش پاک نمود.

۱- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: دستم را روی کلمه «رسول الله» بگذار؛ سپس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با دستش آن را پاک نمود.

۱- در روضه الكافی نوشته مرحوم کلینی، در بخشی از جریان «صلح حدیبیه» آمده است: «قال: «وكتب هذا ما قاضى رسول الله صلى الله عليه وآله سهيل بن عمرو». فقال سهيل: فعلى ما تقاتلك يا محمد؟ فقال: «أنا رسول الله وأنا محمد بن عبد الله». فقال الناس: أنت رسول الله، قال: اكتب، فكتب هذا ما قاضى عليه محمد بن عبد الله...»^{۳۸} (مجلسی، ۳۶۸/۲۰)

۲- در الخرايج و الجرايج راوندی در بخشی از جریان صلح حدیبیه، به نقل از امام علی (علیه السلام)، آمده است: «فكنت أنا الذى كتب، فكتبت: «باسمك اللهم هذا كتاب بين محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وبين قريش» فقال سهيل بن عمرو: لو أقرنا أنك رسول الله لم ينازعك أحد، فقلت: بل هو رسول الله وإنك راغم، فقال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: «اكتب له ما أراد...»^{۳۹} (مجلسی، ۳۵۷/۲۰)

۳- طبرسی در مجمع البیان به نقل از محمد بن اسحق بن بشار، در بخشی از داستان «صلح حدیبیه» می‌نگارد: «فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: «اكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله سهيل بن عمرو» فجعل علي عليه السلام يتلکأ ويأبى أن يكتب إلا محمد رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فإن لك مثلها تعطيها وأنت مضطهد» فكتب ما قالوا...»^{۴۰} (مجلسی، ۳۳۵/۲۰)

پرواضح است که در هیچ‌یک از این سه نقل، نیامده است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از علی (علیه السلام) خواسته تا انگشتش را روی کلمه «رسول الله» بگذارد تا ایشان آن را پاک نماید؛ بنابراین، ایراد و خدشه‌ای که در این خصوص به دیگر روایات وارد است، به این سه روایت وارد نیست و ناگزیر باید به این سه روایت و به ویژه فراز مذکورشان، وقعی بیشتر نهاد و این سه خبر را بیشتر به درجه اعتبار و صحّت نزدیک دانست، زیرا در غیر این صورت، توانایی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر خواندن زیر سؤال می‌رود و این، مطلوب نیست، زیرا طبق روایات و احادیث صریح دیگر، قطعیت توانایی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر خواندن - پس از بعثت - اندکی پیش، مورد اثبات قرار گرفت.

۲- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: «بنویس که این، صلح‌نامه‌ای میان رسول الله و سهیل بن عمرو است؛» پس سهیل گفت: پس ما چرا با تو بیکار می‌کنیم؟^{۳۸} پس پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «من رسول خدا هستم [و نیز] من، محمد بن عبد الله می‌باشم؛» سپس مردم [به عنوان اعتراض] گفتند: تو رسول خدا هستی؛ ولی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) فرمود: [آنچه آنان می‌گویند] بنویس؛ پس علی (علیه السلام) نوشت: این، صلح‌نامه‌ای میان محمد بن عبد الله...

۳۹- من همان شخصی بودم که [آن روز، صلح‌نامه را] نوشت؛ من نوشتم: «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ، هَذَا كِتَابٌ بَيْنَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَبَيْنَ قُرَيْشٍ» [خداوند! با نام تو؛ این، نامه‌ای میان محمد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و قریش است]؛ پس سهیل بن عمرو گفت: اگر ما رسول بودن و رسالت تو را می‌پذیرفتیم و به آن اعتراف داشتیم، هیچ‌کس با تو نمی‌جنگید؛ من گفتم: او رسول خداست و همانا تو خوار و ذلیل هستی؛ پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به من فرمود: آنچه او می‌خواهد برایش بنویس.

۴۰- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به علی (علیه السلام) گفت: «بنویس: این، صلح‌نامه‌ای میان «محمد بن عبد الله» و «سهیل بن عمرو» است؛» پس علی (علیه السلام) مقداری درنگ کرد، زیرا نمی‌خواست چیزی غیر از «محمد رسول الله» بنویسد؛ پس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «برای تو نیز چنین مسئله‌ای رخ خواهد داد و تو با اینکه بسیار برایت دردناک است، خواهی پذیرفت؛» پس علی (علیه السلام) آنچه را که آنان می‌خواستند نوشت.

ایشان از کس یا کسانی درخواست کرده تا برایش افسانه‌های پیشینیان را بنویسند و بر او بخوانند تا او آن را به عنوان قرآن به مردم معرفی کند.

نتایج مقاله

از آنچه تا اینجا بیان شد نتایج ذیل حاصل است:

- ۱- «امی» به معنای درس ناخوانده و فرد ناتوان بر خواندن و نوشتن است، نه شخص عرب مشرکی که کتاب آسمانی نداشته باشد یا فردی که منسوب به «أُمُّ الْقُرَى» یعنی شهر «مکه» باشد یا فرد غیر اهل کتاب.
- ۲- با توجه به شواهد قرآنی، روائی و تاریخی، می‌توان به این نتیجه رسید که پیامبر (ص) پیش از بعثت قادر بر امر خواندن و نوشتن نبوده و نزد کسی برای یادگیری خواندن و نوشتن نرفته است.
- ۳- با توجه به شواهد قرآنی، روائی و تاریخی، باز می‌توان به این نتیجه رسید که پیامبر (ص) پس از بعثت قادر بر خواندن و نوشتن شده است. نیز پیامبر (ص) پس از بعثت در مواردی خوانده ولی در هیچ موردی ننوشته است.

كتابخشناسى

- ١- قرآن كريم.
- ٢- آلوسى، سيّد محمود، روح المعانى، به تحقيق و تعليق و تصحيح شيخ محمد أحمد أمد و شيخ عمر عبدالسلام سلامى، بيروت، دارإحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـق.
- ٣- ابن ابى حاتم رازى، عبدالرحمان، تفسير القرآن العظيم مسنداً عن رسول الله (ص) و الصحابه و التابعين، به تحقيق أسعد محمد طيّب، بيروت، المكتبة العصرىة، ١٤١٩ هـق.
- ٤- ابن ابى شيبه، عبدالله بن محمد بن ابراهيم، الكتاب المصنّف فى الأحاديث و الآثار، به تحقيق سعيد محمد اللحام، بيروت، دارالفكر، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـق.
- ٥- ابن أنبارى، محمد بن قاسم، كتاب الأضداد، به تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، صيدا- بيروت، المكتبة العصرىة، ١٤٠٧ هـق.
- ٦- ابن حنبل، أحمد (بى تا)، المسند، بيروت، دارصادر.
- ٧- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (بى تا)، تاريخ ابن خلدون، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، الطبعة الرابعه.
- ٨- ابن شاذان، فضل (بى تا)، الإيضاح، به تحقيق سيد جلال الدين الحسينى الأرموى، [بى جا]: [بى نا].
- ٩- ابن طاووس، سيد على بن موسى، اليقين فى إمره اميرالمؤمنين على بن ابى طالب (ع)، به تحقيق الأنصارى، قم، مؤسسه دارالكتاب الجزائرى، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـق.
- ١٠- ابن عطيه، قاضى ابومحمد عبدالحق بن غالب، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، به تحقيق عبدالسلام عبدالشافى محمد، بيروت، دارالكتب العلمىة، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـق.
- ١١- ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغه، به تحقيق ابراهيم شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلمىة، ١٤٢٢ هـق.
- ١٢- ابن قيس كوفى، ابوصادق سليم (بى تا)، كتاب سليم، به تحقيق الشيخ محمد باقر الأنصارى الزنجانى الخوئىنى، [بى جا]: [بى نا].
- ١٣- ابن كثير دمشقى، ابوالفداء (بى تا)، تفسير القرآن العظيم، به ضبط حسين بن ابراهيم زهران، بيروت، دارالكتب العلمىة.
- ١٤- ابن ماجه، محمّد بن يزيد (بى تا)، السنن، به تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفكر.
- ١٥- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار صادر- دار بيروت، ١٣٨٨ هـق.
- ١٦- أندلسى، ابوحيان محمد بن يوسف، البحر المحيط، به تحقيق شيخ عادل احمد عبدالوجود و شيخ على محمد معوض، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـق.
- ١٧- إربلى، على بن عيسى بن ابى الفتح، كشف الغمّه، قم، منشورات الشريف الرضى، ١٤٢١ هـق.
- ١٨- بحراني، سيّد هاشم، البرهان فى تفسير القرآن، به تحقيق و تعليق لجنه من العلماء و المحققين الأخصائيين، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، الطبعة الأولى، ١٤١٩ هـق.
- ١٩- بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ هـق.
- ٢٠- بروسوى، شيخ اسماعيل، روح البيان، به تعليق و تصحيح الشيخ احمد عبيد و عنايه، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٢١ هـق.
- ٢١- جوهرى، اسماعيل بن حمّاد، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربىة، به تحقيق احمد عبدالغفور العطار، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٩٠ م.
- ٢٢- حلبى، على بن برهان الدين (بى تا)، السيره الحلبىة، بيروت، المكتبة الإسلاميه لصاحبها الحاج رياض شيخ.
- ٢٣- حلى، حسن بن يوسف بن مطهر (بى تا)، تذكره الفقهاء، المكتبة الرضويه لإحياء الآثار الجعفرىة، [بى جا].

- ٢٤- همو، خلاصه الأقوال، به تحقیق شیخ جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر الثقافه، ١٤١٧ هـ.ق.
- ٢٥- همو، الرسائل السعديّه، به تحقیق عبدالحسين محمد علی بقال، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ١٤١٠ هـ.ق.
- ٢٦- همو، كشف اليقين في فضائل اميرالمؤمنين(ع)، به تحقیق حسين الدرگاھی، [بی جا]: [بی نا]، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ.ق.
- ٢٧- خلیلی، جواد جعفر، السقیفه أم الفتن، [بی جا]: الإرشاد للطباعة و النشر، الطبعة الأولى، (بی تا).
- ٢٨- حمیدی، ابوبکر عبدالله بن الزبیر، المسند، به تحقیق حبيب الرحمان الأعظمی، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـ.ق.
- ٢٩- دارمی، عبدالله بن بهرام (بی تا)، السنن، دمشق، مطبعة الإعتدال.
- ٣٠- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح: دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ١٣٧١ هـ.ش.
- ٣١- راغب إصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، به تحقیق صفوان عدنان داودی، قم، ذوی القربی، ١٣٨١ هـ.ش.
- ٣٢- زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغه، به تحقیق عبدالرحیم محمود، [بی جا]: [بی نا]، (بی تا).
- ٣٣- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، به تحقیق و تعلیق شیخ عادل أحمد عبدالوجود و شیخ علی محمد معوض، ریاض، مکتبه العبیکان، ١٤١٨ هـ.ق.
- ٣٤- سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور، أدب الإملاء و الإستملاء، به تحقیق سعید محمد اللحام، [بی جا]: مکتبه الهلال، الطبعة الأولى، ١٤١٩ هـ.ق.
- ٣٥- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر، الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور، به تصحیح شیخ نجدت نجیب، تقدیم: عبدالرزاق المهدي، بیروت، دار إحياء التراث العربی، الطبعة الأولى، ١٤٢١ هـ.ق.
- ٣٦- شایب، لخضر، هل كان محمد أمياً، بیروت، دار قتیبه، ١٤٢٣ هـ.ق.
- ٣٧- صدوق، محمد بن علی، علل الشرايع، به تصحیح و تعلیق شیخ حسین أعلمی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤٠٨ هـ.ق.
- ٣٨- همو، معانی الأخبار، با مقدمه الشیخ حسین أعلمی، به تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤١٠ هـ.ق.
- ٣٩- صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، با مقدمه و تصحیح حاج میرزا محسن کوجه باغی، بیروت، مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤١٢ هـ.ق.
- ٤٠- صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق (بی تا)، المصنّف، به تحقیق حبيب الرحمان الأعظمی، [بی جا]: المجلس العلمی.
- ٤١- طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیّه، ١٣٨٩ هـ.ق.
- ٤٢- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ١٣٨٢ هـ.ق.
- ٤٣- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به تحقیق و تعلیق گروهی از علما و محققان، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولى، ١٤١٥ هـ.ق.
- ٤٤- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، به تحقیق عبدالله بن عبدالمحسن ترکی، قاهره، مرکز البحوث و الدراسات العربیّه و الإسلامیّه بدار هجر، ١٤٢٢ هـ.ق.
- ٤٥- طبری إمامی، محمد بن جریر بن رستم (بی تا)، المسترشد فی إمامه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به تحقیق شیخ أحمد المحمودی،

[بی جا]: مؤسسه الثقافه الإسلامیه لکوشانبور، الطبعة الأولى.

- ۴۶- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، به تحقیق سید احمد حسینی، تهران، المكتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، ۱۳۷۵ هـ.ش.
- ۴۷- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال، به تحقیق محمد باقر الحسینی المیرداماد و سید مهدی الرجائی، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۴۸- همو، التبیان فی تفسیر القرآن، به تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، (بی تا).
- ۴۹- همو، رجال الطوسی، حقه و علق علیه و قدم له: سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱ هـ.ق.
- ۵۰- همو، فهرست، به تحقیق شیخ جواد قیومی، [بی جا]: مؤسسه نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۵۱- عطاردی، شیخ عزیز الله، مسند الإمام الجواد ابی جعفر محمد بن علی الرضا(ع)، مشهد، المؤتمر العالمی للإمام الرضا (ع)، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۵۲- علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، بغداد، جامعه بغداد، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۵۳- فخرالدین رازی، محمد بن عمر بن حسین (بی تا)، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۵۴- فضل الله، سید محمد حسین، من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۵۵- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، به تحقیق مکتب تحقیق التراث فی مؤسسه الرساله، و اشراف محمد نعیم العرقسوسی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۵۶- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، قاهره، دارالکاتب العربی، الطبعة الثالثه ۱۳۸۷ هـ.ق.
- ۵۷- قطب، سید، فی ظلال القرآن، بیروت، دارإحياء التراث العربی، ۱۳۶۸ هـ.ق.
- ۵۸- وفی، محمد بن سلیمان، مناقب الإمام أميرالمؤمنین(ع)، به تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، [بی جا]: مجمع إحياء الثقافه الإسلامیه، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۵۹- ماتریدی، محمد بن محمد بن محمود، تفسیر القرآن العظیم المسمی تأویلات أهل السنه، به تحقیق فاطمه یوسف خیمی، بیروت، مؤسسه الرساله ناشرون، ۱۴۲۵ هـ.ق.
- ۶۰- متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین (بی تا)، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، به تحقیق شیخ بکری حیانی و شیخ صفوه السقا، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ۶۱- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، دار احياء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۶۲- مسلم (بی تا)، صحیح: بیروت، دارالفکر.
- ۶۳- مطهری، مرتضی، پیامبر أمی، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶ هـ.ش.
- ۶۴- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، إختصاص، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، رتب فهارسه: سید محمود زرنندی محرمی، قم، جماعه المدرّسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۶۵- مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (بی تا)، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، به تحقیق مؤسسه آل البيت لنتحقیق التراث، بیروت، دارالمفید.
- ۶۶- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (بی تا)، أوائل المقالات، به تحقیق ابراهیم الأنصاری الزنجانی الخوئینی، بیروت، دارالمفید.
- ۶۷- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۷ هـ.ش.

- ٦٨- نباهى، ابوالحسن على بن عبدالله، تاريخ قضاء الأندلس، بيروت، دارالآفاق الجديدة، ١٤٠٠ هـ.ق.
- ٦٩- نجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، به تحقيق سيّد موسى شبيرى زنجانى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٨ هـ.ق.
- ٧٠- هروى، أحمد بن محمد، الغريبين فى القرآن و الحديث، به تحقيق احمد فريد مزيدى، رياض، مكتبه نزار مصطفى الباز، ١٤١٩ هـ.ق.
- ٧١- ميرداماد، محمد باقر، الرواشح السماويّه، به تحقيق غلامحسين قيصرىهها و نعمه اللّهُ الجليلى، قم، دارالحديث، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ.ق.